

در فرانسه، که مانند هر جای دیگر دچار بحران اقتصادی است، تناقضی وجود دارد. سینمای خلاق در این کشور از موقعیت خوبی برخوردار است، به خصوص سینمای زنان و ساخته شده توسط زنان. زنان جوان سینماگری که بیشترشان از مدرسه FEMIS خارج می‌شوند سینمایی زنده، با طراوت و طنزآلود را به پیش می‌برند که هیچ شباهتی به سینمای فمینیستی و مبارزه جوی سالهای ۶۰ و ۷۰ ندارد. ما درباره این سینما در همین مقاله صحبت خواهیم کرد. هفته ای نیست که فیلمی از زنی سینماگر در پاریس به روی پرده نیاید: پاسکال فران (ضد و بندهایی با مرگ) کریستین کارییر (روسین)، نتولی لوسکی (مرا فراموش کن)، لورانس فریرا باربوزا (آدمهای طبیعی چیزی استثنایی ندارند) ماریون ورنو (عشق و غیره)، آنس مولد (پسرکوسه) و غیره... تمام این زنان امروز با آزادی تمام فیلم می‌سازند، با مردان سینماگر تفاوتی ندارند، فیلم‌هایشان مثل فیلم‌های مردان پخش می‌شود و خود می‌گویند از تبعیضی رنج نمی‌برند و حس نمی‌کنند که با آنان بیش از مردان بدرفتاری شده باشد. پس از این مشاهده خوب است که به عقب برگردیم و به نخستین کارگردانان زن سینما نگاهی بیندازیم.

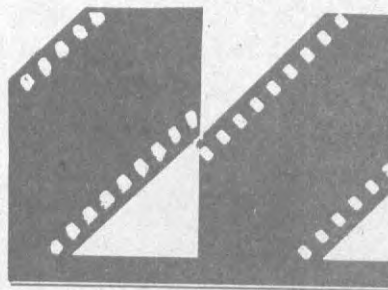
آلیس گی - در ۱۸۷۳ به دنیا آمد. در ۱۸۹۵ وارد نمایندگی کل عکاسی شد. رئیس‌اش لئون گومون است. خیلی زود به نوشتن کمدهای کوتاهی پرداخت و اجازه یافت خود آنها را کارگردانی کند. با آلیس گی نخستین فیلم داستانی که زنی کارگردانی کرده باشد به وجود آمد، در سال ۱۸۹۶ فیلم پری با گل کلم‌ها. بعدها، وقتی میزانشن در استودیو انجام می‌گیرد، این بانو چند فیلم ساخت: اسمرالد (۱۹۰۵)، زندگی مسیح (۱۹۰۶)، سپس با هربر بلانشه، که او هم در کار سینما بود، ازدواج می‌کند، برای مدتی کارگردانی را ترک می‌کند و همراه شوهرش به آلمان و آمریکا می‌رود. در آنجا فیلمهای وسترن، جنگی، ملودراماتیک و نیز چاهها و پاندولها را

گومون هنرپیشه شد و از ۱۹۱۴ با کارگردانی فویاد Feuillade به بازی پرداخت. در ۱۹۱۶ موسیدورا به کارگردانی روی آورد و اقتباسی از مین یا عیاش ساده دل، نوشته کولت را، که دوست صمیمی اش بود ساخت. اما این فیلم به علت کمبود مالی به اتمام نرسید. موقمی که خود موسیدورا در ۱۹۱۹ تهیه کننده شد سناریوی خود را کارگردانی کرد. ویسنت و سال بعد شعله پنهان را که باز اقتباسی بود از کولت. این فیلم هم با بحران مالی مواجه شد. در سال ۱۹۲۰ این بانو را در نقش تهیه کننده، سناریست، کارگردان و هنرپیشه فیلم برای دون کارلوس می‌بینیم که اقتباسی بود از پیرنوا. پس از آن در ۱۹۲۲ باز فیلم دیگر می‌سازد. اما چون دیگر نمی‌تواند مشکلات مالی را تحمل کند به هنرپیشگی بازمی‌گردد و با کارگردانی ژرمن دولاک در فیلم شایسته ترین دختر فرانسه به ایفای نقش می‌پردازد. از ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۱ از سینما کناره گیری می‌کند. و به نوشتن رمان، پاورقی، شعر، ترانه و نمایشنامه مشغول می‌شود. حدود سی کتاب، و درباره ژرژساند هم کتابی می‌نویسد که خود نقش اش را ایفا می‌کند. او بار دیگر به هنر هفتم بازمی‌گردد و تا زمان مرگش در ۱۹۵۷ در سینماتیک کار می‌کند. ژرمن دولاک در ۱۸۸۲ به دنیا آمد، نخست به نقد نمایش پرداخت و در زمان جنگ اول جهانی بود که به سینما روی آورد. با فیلم جشن اسپانیایی (۱۹۱۹) برای نخستین بار نظرها را جلب می‌کند. در ۱۹۱۷ فیلمی می‌سازد به نام سلاح دیوانه که در آن از نظریه ای که از ۱۹۲۵ از آن در سینما استفاده می‌کند سود می‌جوید. سینما برای همه: «سینما هنر حرکت است ولاغیر». پس از آن فیلم می‌سازد. او به همراه شوهرش شرکت خود سولاکن کمپانی را به وجود می‌آورد، از ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۳، و بعد از آن شرکت دیگری تأسیس می‌کند به نام شرکت بلاشه فیچرز. این بانو کم کم استقلالش را از دست می‌دهد و به دستیار شوهرش تبدیل می‌شود. سرانجام از شوهرش جدا

زنان

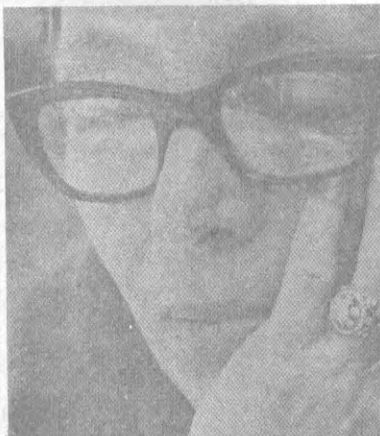
نویسنده: ژانین اوورارد

ترجمه خسرو سمیعی



می شود و در ۱۹۲۲ آمریکا را ترک می کند. او دیگر به سینما بازمی گردد و در ۱۹۶۸ بدرود حیات می گوید.

موسیدورا-۱۸۸۹ به دنیا آمد و هنرپیشه تاترهای بلوار شد. سپس نزد مادام بوده خندان (۱۹۲۳) می سازد که پرتره روانی مادام بواری است. فیلم شیطان در شهر را در ۱۹۲۴ و صدف و کشیش را با سناریوی آنتونین آرتو در ۱۹۲۶ می سازد. بین سالهای ۱۹۲۷-۳۰ فیلمهایی را روی موسیقی شوپن و دبوسی کارگردانی می کند: (صفحه ۹۵۷- آرابسک- ریتم و واریاسیون) کار حرفه ایش را با مدیریت مجله ای سینمایی به پایان می برد: (۱۹۴۰-۱۹۳۰). این بانوی هنرمند در ۱۹۴۲ بدرود حیات می گوید: چند سناریست کوشیدند تا از او پیروی کنند و به کارگردانی بپردازند. ژان برونو رویی اطاقک عشق را در ۱۹۲۴ می سازد و سولانژ بوسی چند فیلم کارگردانی می کند از جمله ونگرد را در ۱۹۳۱. پس از آزادی فرانسه در ۱۹۴۵ است که ژاکلین اودری را بازمی یابیم. ژاکلین اودری در ۱۹۰۸ به دنیا آمد، در ۲۵ سالگی شغل عتیقه فروشی را ترک کرد و به سینما پرداخت. نخست به عنوان منشی صحنه و سپس دستیار. در ۱۹۴۳ فیلم کوتاهی می سازد به نام اسپهای ورکور. نخستین فیلم بلندش را دو سال بعد با نام بدبختی های سوفی می سازد و بعد در ۱۹۴۸ یکشنبه تیره را کارگردانی می کند. در ۱۹۴۹ اثری در ۱۹۵۱ عیاش ساده دل را می سازد. ژاکلین اودری فیلمی در سه قسمت می سازد و در آن با ظرافت تمام روانشناسی زنان عصر ۱۹۰۰ را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد. در ۱۹۵۶ پسرک و در ۱۹۵۸ متیسو را می سازد که اقتباسی است از کولت. سپس در بسته ژان پل سارتر را کارگردانی می کند. موج نو و مرگ همسر سناریست او بر کار این بانوی هنرمند اثر می گذارد. با اینهمه در ۱۹۶۰ راز شوالیه ایون و در ۱۹۶۷ میوه های تلخ را کارگردانی می کند و در ۱۹۷۰ آخرین فیلمش را با نام زنبق دریا که برگرفته از



مارگریت دوراس

لوکوربوزیه (زندگی فردا آغاز می شود). پیش از اینکه این بخش را ختم کنیم باید یادآور شویم که اگر ژرمن دولای به خاطر صدف و کشیش شهرت یافت، این شهرت را به خاطر آرتو می دانند و تازه او را متهم می کنند که به اثر خیانت کرده است! این کارگردان را هنرمندی تجربه گر و آوانگارد می شناسند. موسیدورا در زمان خود و حتی بعد از آن فقط به خاطر اینکه هنرپیشه فوئاد بود شهرت داشت و ژاکلین اودری به عنوان کارگردان یادگاری فراموش نشدنی برجای نگذاشت و رمانهای بی اهمیت کولت را فیلم کرد، نویسنده ای که مثل بیشتر نویسندگان زن متهم بود به اینکه زنانه می نویسد. تمام این کارگردانان زن اگر به خاطر جریانات فمینیستی سالهای ۱۹۶۰-۱۹۷۰ نبود هیچ معرفیتی به دست نمی آوردند و حتی سینمادوستان هم آنان را نمی شناختند.

بعد از اینها به موج نو می رسمیم. علیرغم همه باید اذعان داشت که شرکت زنان در این نوگرایی حرفه ای همانند روزگار سینمای صامت و سینمای بعد از جنگ چشمگیر نبود. فمینیسم هنوز توفیق نیافته بود که خود را تحمیل کند. هنوز ده سال دیگر باید انتظار کشید.

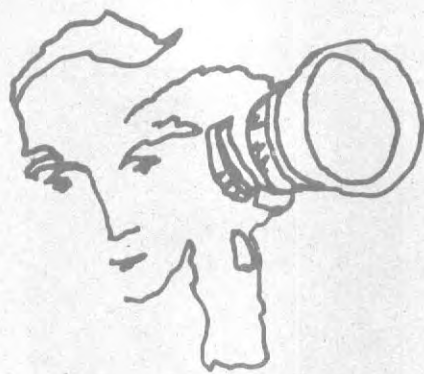
در موج نوی فرانسه فقط یک کارگردان زن می شناسیم و آن انیس وارداست. او که از پدری یونانی و مادری فرانسوی به دنیا آمد کودکیش را در ستواز Setoise گذراند و ماجرای نخستین فیلمش نقطه کوتاه ۱۹۵۵، در همین منطقه می گذرد. او که در زمان ژان ویلار عکاس تأثر ملی مردمی بود، از عکاسی به سینما راه می یابد. در سالهای ۵۸ و ۱۹۵۷ چند فیلم کوتاه می سازد. آه فصلها، آه کاخها، اپراموف، طرف ساحل... سپس نوبت فیلمهای بلند فرامی رسد کلتواز ۵ تا ۷ در ۱۹۶۲، خوشبختی در ۱۹۶۵، یکی می خواند دیگری نه. در ۱۹۷۷، دیوارها، دیوارها فیلمی مستند در ۱۹۸۰، بدون مسکن و قانون در ۱۹۸۵ و ژاکوی اهل نانت در ۱۹۹۰ که ستایشی است زیبا از خاطره

کتاب آندره پیردوماند یارگ است خلق می کند. در این دوران نمی توان از نیکول ودرس Vedres یاد نکرد. این بانوی هنرمند در ۱۹۱۱ به دنیا آمد و در ۱۹۴۸ درگذشت. این زن ادیب را بیشتر به خاطر فیلم کوتاهش به نام پاریس ۱۹۰۰ که در ۱۹۴۸ ساخته شد می شناسند. از او چند فیلم مستند کوتاه برجای است و چند مصاحبه جالب توجه با کسانی چون پیکاسو، آندره ژید، ژان روستان و

ژاک دمی سینماگر که شوهرش بود.

در این دوران از مارگریت دوراس نیز باید نام برد که نخست به عنوان رمان نویس شهرت داشت. بسیاری از رمانهایش را دیگران فیلم کردند، سدی جلوی اقیانوس آرام توسط رنه کلمان در ۱۹۵۸ به تصویر کشیده شد و مودراتو کانتابیله توسط پیترو پروک در ۱۹۶۰. هیروشیما عشق من زاده همکاری این نویسنده است با آلن رنه در ۱۹۵۹ و این زمان ورود این بانوی هنرمند است به سینما. او فیلمهای زیادی را کارگردانی کرد. زندگیش بین نوشتن رمان و ساختن فیلم می گذرد. تعدادی از فیلمهایش را نام می بریم: آواز هند (۱۹۷۵)، گفت پاره کن (۱۹۷۱)، زن رود گنگ (۱۹۷۴)، مرد اقیانوس اطلس (۱۹۸۸)... دوراس بدون شک در کنار شانانتال آکرمن، ژان لوک گودار و ژان ماری اشراپ از چهره های مدرنیته سینمای آغاز سالهای ۱۹۸۰ محسوب می شوند. او در تمام زندگی حرفه ایش به کنکاش پرداخت و به موفقیت های چشمگیری هم دست یافت. در کنار این دو بانوی سینماگر از نلی کاپلان هم باید یاد کنیم. او در آرژانتین به دنیا آمد. کارش را به عنوان دستیار آبل گانس آغاز کرد و نخستین فیلمهای کوتاهش را در ۱۹۶۰ ساخت. سپس در ۱۹۶۹ نامزد دزد دریایی را ساخت که هم توجه ناقدان و هم نظر تماشاگران را جلب کرد. فیلم فمینیستی و گستاخ و تحریک کننده است. این بانو برای تلویزیون هم فیلم می سازد.

یانیک بلون دانشجوی مدرسه ابدک است. هم به کار مونتاژ می پردازد و هم سناریونویس است. در ۱۹۴۸ دستیار نیکول ودرس بود برای فیلم پاریس ۱۹۰۰. سپس فیلمهای کوتاهی ساخت. یکی از فیلمهایش به نام خزه دریایی که در سال ۱۹۴۸ ساخته شد به دریافت جایزه بزرگ فیلم مستند و نیز همان سال نایل آمد. در ۱۹۷۲ نخستین فیلم بلندش را با نام جایی، کسی می سازد. یانیک بلون در فیلمهایش اغلب بعضی از جنبه های واقعیت زنانه را مورد بررسی قرار می دهد



و با اینهمه حاشا می کند که کارگردانی فمینیست است، برچسبی که اغلب می خواهند تا به او بزنند. از میان فیلمهایش می توان از همسرژان (۱۹۷۴)، هرگز همیشه (۱۹۷۶)، عشق تجاوزشده (۱۹۷۸)، عشق برهنه (۱۹۸۱)، که در آن به سرطان می پردازد و در کمین (۱۹۹۱)... آنی ترسگو هم فیلم کوتاه می سازد. این فیلمساز به همراه میشل برون فیلمی

ساخت به نام بچه های نیستی (۱۹۶۷). او امروزه با گروهی از کارگردانان مؤسسه ای برای فیلمسازی به وجود آورده است به نام آگات فیلم و برای تلویزیون فیلم می سازد.

همراه جریانات دانشجویی ماه مه سال ۱۹۶۸ که گروه های فمینیستی نیرو گرفت و در سینما با زیرسؤال بردن سینمای رایج خود را تثبیت کرد، تعدادی از زنان نیز به رسانه های سمعی بصری پیوستند. باید خاطر نشان ساخت که فیلمهای بلند داستانی مقدار کمی از تولیداتشان را تشکیل می دهد. زنان بیشتر در بخشهای سمعی بصری روشنگر و سینمای تجربی فعالیت دارند. اگر امروزه برایمان دشوار است که بتوانیم فهرستی از کارگردانان و نام فیلمهایشان تهیه کنیم بدین دلیل است که بیشتر این کارگردانان از صحنه سینما خارج شده اند. به نظر می رسد که ماه مه ۶۸، در لحظه ای که همه ما شاهدش بودیم و اغلب فعالیت هایی نیز داشتیم، نوعی انفجار را در رشته های گوناگون باعث شد. تعداد زیادی از مردان و زنان را شکوفا کرد، زنان و مردانی که در آن لحظه مبارز بودند، آنان دوربین را برگزیدند، اغلب دوربین ویدیو را، به دلایل عملی و مالی، تا بتوانند خواسته های خود را بیان کنند. این مردان و زنان بعدها به کارهای دیگری پرداختند. با اینهمه از این دوران کارگردانی باقی ماند. شانانتال آکرمن، سینماگر بلژیکی. او در سالهای ۱۹۶۷-۱۹۶۸ در مدرسه سینمایی بلژیک به تحصیل پرداخت. نخستین فیلم کوتاهش را به نام شهرم را منقحرکن در ۱۹۶۸ ساخت. از نخستین کار این بانوی کارگردان مشخص است که او به روایت خاطرات علاقه عمیقی دارد و خیلی زود با سینمایی که به گونه ای شگفت انگیز استادانه و عمیق بود خود را تحمیل کرد. باید خاطر نشان ساخت که او در ۲۲ سالگی، در ۱۹۷۲، نخستین فیلم بلندش را کارگردانی کرد به نام هتل مونتری. پس از آن فیلمهای زیر را ساخت: من، تو، آن مرد، آن زن (۱۹۷۴)، ژان

دیلمان، شماره ۲۳ خیابان تجارت، ۱۰۸۰ بروکسل. در این فیلم دلفین سیریگ در نقش خدمتکار، وزنی که گاه کارهای دیگری هم می‌کند، درخشان است. اخبارخانه (۱۹۷۷)، وعده ملاقاتهای آنا (۱۹۷۸)، دلفین سیریگ در آخرین فیلمهایش نیز به هنرنمایی می‌پردازد. فیلمهایی چون تمامی یک شب (۱۹۸۲)، سالهای ۸۰ (۱۹۸۳)، دهه ۸۰ طلایی و کانابه‌ای در نیویورک (۱۹۹۶). آخرین ساخته‌ای که از او دیدیم، محصول مشترکی با آمریکا، در این فیلم شاید نتوانست وعده‌های آغازین را برآورده کند. با اینهمه این بانوی هنرمند یکی از کارگردانان اثرگذار سالهای ۱۹۸۰-۱۹۷۰ محسوب می‌شود و امروز به ساختن فیلمهای مستند، زندگینامه و داستانی مشغول است.

کارگردان دیگر لیلیان دوکرمادک است با فیلم زیبای آلواز ۱۹۷۵. در این فیلم نیز دلفین سیریگ را می‌بینیم در نقش زنی که بیمار روانی است و در سوئیس به معالجه مشغول است و می‌تواند خود را به تمامی به علاقه‌اش، که نقاشی است، بسپارد.

دیان کوریس و ژان لایرون تقریباً منتظماً فیلم می‌سازند. کریستین لوران در سال ۱۹۷۷ کارش را با فیلم بلند آلیس کنستان آغاز کرد. چون هدف این مقاله دادن فهرست کامل فیلمها نیست فقط به یادآوری نامهای زیر بسنده می‌کنیم: کریستین پاسکال، کولین سرو با فیلم سه مرد و یک تابوت که موفقیت تجاری اش آنچنان بود که بار دیگر در آمریکا ساخته شد و نادین ترنتینیان...

در سالهای ۱۹۸۰-۱۹۶۰ هنوز زنان زیادی نیستند که فیلم بلند می‌سازند، و اغلب هم زیاد فیلم نمی‌سازند. (به جز دوراس که همچنانکه کتاب می‌نویسد فیلم هم می‌سازد.) در نتیجه هر فیلم اهمیتی خاص می‌یابد و به مسئولیتی سنگین بدل می‌شود و بر انتخاب موضوع که می‌خواهند معنی‌دار باشد اثر می‌گذارد. مضامین فمینیستی بازتابش را در فیلمها می‌یابد: سلامت زنان،

زنان سینماگر دچار شگفتی می‌شود. تمامی آنان ساخته‌های بزرگترهای فمینیست خود را قبول دارند و اهمیت فستیوال فیلم‌های زنان را که به آنها کمک کرد می‌پذیرند. اما امروز سینماگران زن آزادند و بدون مقدمه.

ماریون ورنو در مصاحبه‌ای با مجله چاپ کبک (۲۴ تصویر) می‌گوید: «فیلمهای زنان امروز در کنجی زندانی نیست. آن دوره تمام شده است. اگر زنی با سناریویی خوب از راه برسد به اندازه سینماگر مرد شانس موفقیت دارد... لزوم فستیوال فیلم زنان را حس نمی‌کنم. با اینهمه فمینیسم را که زمانی دارای اهمیت بود انکار نمی‌کنم.» یانیک بلون فکر می‌کند که زنان امروز تدریجاً درک می‌کنند که به اندازه مردان مستعدند و توانایی دارند. چه از نظر ایده و چه از نظر رفتار. او همچنین می‌گوید که در زمانی که زنان اندکی به کارگردانی می‌پرداختند فستیوال فیلمهای زنان مفهومی داشت، اما امروزه زنان بسیاری کارگردانی می‌کنند و در نتیجه چنان فستیوال‌هایی دیگر دلیل وجودی واقعی ندارند.

سینماگران زن دیگر موجوداتی استثنایی نیستند. تعداد آنها و تعداد فیلمهایی که می‌سازند باعث شده است که همانند کارگردانان نسل‌های گذشته احساس مسئولیت نکنند. فیلمهایشان به گونه‌ای طبیعی‌تر و به صورتی کمتر آگاهانه در مجموعه تولید جای می‌گیرد و بیشتر دلمشغولی‌های نسل‌شان را بیان می‌کند تا مسایل جنسیت‌شان را.

رؤیا یا آرزو؟ این را زمان به ما خواهد گفت. آیا زنان به خاطر (مد) وارد بازار سینما شده‌اند و بهمان سرعتی که پیدا شدند محو می‌شوند؟ چه کسی می‌داند؟ چیزی که معلوم است آن است که در ساعتی که این مقاله را به پایان می‌برم ۷ یا ۸ فیلم از ساخته‌های زنان بر پرده‌های سینماهای پاریس است. اگر می‌خواهیم که زنان به ساختن فیلم ادامه دهند وظیفه ماست و... لذتی است برای ما، که برویم فیلمهایشان را تماشا کنیم. ■



روسیگری، تنهایی زنان، کار زنان و غیره... کلواژ ۵ تا ۷، ژان دیلمان، وعده ملاقاتهای آنا درباره تولد، تجاوز جنسی و سقط جنین است.

فضای امروز کاملاً متفاوت است. سینمای جوان هرگز در سطح تولید به خوبی الان نبوده است. جایی که می‌لنگد پخش است و آن مقاله دیگری را می‌طلبد. وقتی آدمی برنامه‌های هفتگی روزنامه‌های پاریس را ورق می‌زند درباره